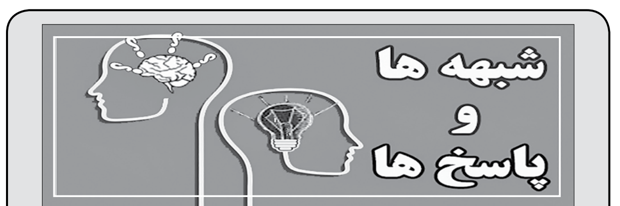

نجس بودن غیرمسلمان

چرا غیرمسلمانان نجس هستند و چرا خرید و فروش با آنها حرام است؟ آیا تبعیض نیست؟

برای پاسخ، دو مسئله را باید جداگانه بحث کنیم: اوّل نجاست غیرمسلمان و دوم تعامل با غیرمسلمان.

الف) نجاست غیرمسلمان

هیچ انسانی را خداوند ذاتاً نجس نیافریده و تمام افراد بشر بالذات پاک و طاهر آفریده شده و حکم به نجاست ذاتی آدمی غیرمعقول است، اما برخی از انسان‌ها بالعرض نجاست را به جان خریده و از نظر اعتقادی و گرایش‌های قلبی همراه با عمل، پشت به دین حق کرده و به اوهام و خرافات و دین‌های ساختگی معتقد گشته و با ایجاد انحراف و گمراهی، عناد و دشمنی خود را با خدا ثابت کرده‌اند.

در حکمت و فلسفه نجاست کفار و مشرکان از دیدگاه اسلام گفته شده که اوّلاً؛ آنان از نجاسات که از نظر اسلام ذاتاً نجس می‌باشند مثل شراب، خون، مدفوع، بول، خوک و سگ پرهیز نمی‌کنند. بنابراین بدن و لباس و سایر اشیائی که با آنها تماس دارد نجس خواهد بود و بر هر مسلمان لازم است از تماس با نجاست پرهیز کند.

ثانیاً؛ اسلام با حکم به نجاست کافران و مشرکان خواسته مسلمانان از آنان دوری کنند تا گرفتار افکار و عقاید فاسد آنها نشوند. بنابراین کفار و مشرکان هرچند از نجاسات هم دوری کنند، حکماً نجس خواهند بود. غیرمسلمان، شامل دو دسته اهل کتاب و کفار غیر اهل کتاب می‌باشد. در مورد نجاست اهل کتاب بین فقها اختلاف فتوا وجود دارد. فقهائی که قائل به نجاست اهل کتاب هستند مانند امام خمینی و آیت‌الله بهجت و اکثر فقهای گذشته بنابر ادله‌ای که در این زمینه دارند حکم به نجاست داده‌اند. از جمله آیات ۲۸ و ۳۰ سوره توبه و همچنین روایاتی که وارد شده، از جمله امام باقر یا امام صادق(ع) در جواب سؤال شخصی که در مورد مصافحه با مجوسی پرسیده بود، فرمودند: دستش را بشوید ولی وضو را لازم نیست تجدید کند.[1] امّا بعضی از فقها به‌ویژه شیخ مفید و شیخ طوسی، از فقیهان متقدم امامیه و آیت‌الله حکیم و حضرات آیات: خامنه‌ای، فاضل لنکرانی، تبریزی، سیستانی و برخی با تفاوت‌هائی، قائل به طهارت اهل کتاب هستند. از جمله ادله آنها این است که امام صادق(ع) از خوردن طعام اهل کتاب نهی فرمود، بعد بیان کرد: نه اینکه غذای اهل کتاب نجس و حرام است بلکه به خاطر دوری نکردن آنها از شراب و گوشت خوک است. علامه محمدتقی جعفری مؤیداتی بر طهارت اهل کتاب دارد، از جمله می‌نویسد: مسلمانان می‌توانند از اهل کتاب دایه برای شیردادن بچه بگیرند و همچنین ازدواج موقت با اهل کتاب به طور حتم جایز است.[2]

رهبر معظم انقلاب در پاسخ به این استفتا که: «آیا صندلی‌های ماشین و قطاری که مورد استفاده مشترک مسلمانان و کافران است، با اینکه کفار در بعضی از مکان‌ها بیشتر از مسلمان‌ها هستند و حرارت هوا باعث ترشح عرق و حتی سرایت رطوبت می‌شود، محکوم به طهارت است؟» مرقوم داشته‌اند:

«کافر اهل کتاب محکوم به طهارت است و در هر صورت در مورد اشیای مورد استفادهٔ مشترک کفار و مسلمین با عدم علم به نجاست، حکم به طهارت آنها می‌شود.»[3] نجاست اهل کتاب را تنها ظاهری دانسته‌اند که بر اثر آلوده شدن به نجاست مانند خون و مشروبات الکلی پیدا می‌شود.

یکی از فقیهان معاصر در پاسخ به استفتایی، نجاست کافران را یک مسئله سیاسی برای پیشگیری از سرایت افکار و اعتقادات نادرست آنان به مسلمانان می‌داند و می‌نویسد: «و اما مسألهٔ نجاست کفّار، اوّلاً؛ نجاست کفار دلیل محکم روشنی ندارد و از باب احتیاط می‌باشد به ویژه نسبت به اهل کتاب که به نظر اینجانب پاک می‌باشند، به شرط اینکه بدنشان آلوده به نجاست از قبیل خمر و خنزیر نباشد و ثانیاً؛ بر فرض حکم به نجاست آنان، سنخ آن با نجاسات دیگر تفاوت دارد؛ زیرا واضح است که این حکم جنبه سیاسی دارد، نظیر بایکوت کردن بعضی دشمنان برای اینکه عقاید و اخلاق سوء آنان در اثر معاشرت به جامعه اسلامی سرایت نکند و مسئلهٔ بایکوت در سیاست‌های جهان امروز بسیار رایج است. هر چند با شدت و گسترش ارتباطات عصر کنونی موضوع بایکوت در معاشرت عملا منتفی می‌باشد.»[4]

بر پایه مطالب فوق می‌توان گفت: نجاست کافران یک نوع آلودگی باطنی و معنوی است و فایده و اثر آن، پرهیز از آنها و حفظ عقاید و اخلاق بسیاری از مردم است که به سبب معاشرت با این افراد، گمراه نشوند و تحت تأثیر آنان از اعتقادات خود منحرف نشوند. علاوه بر این، نوعاً پیروان ادیان دیگر، از بسیاری از آلودگی‌ها مانند گوشت خوک و مشروبات الکلی و برخی دیگر از نجاسات خودداری نمی‌کنند و بسیاری از اشیای تحت تصرف آنها به این موارد آلوده می‌شود؛ برای پرهیز از نجاساتی که ایشان دوری از آن را رعایت نمی‌کنند و اجتناب کامل از آلودگی‌های این‌چنینی، حکم به نجاست کافران شده است. بنابراین نجاست کفار و پیروان ادیان دیگر به خاطر تبعیض و مانند آن نیست.

ب) تعامل با غیرمسلمانان

با مراجعه به احکام اسلامی درباره شیوهٔ برخورد با غیرمسلمانان نیز این مطلب دیده می‌شود که حتی درون کشور اسلامی اهل کتاب می‌توانند به صورت مسالمت‌آمیز در کنار مسلمانان زندگی کنند و حضور اقلیت‌های مذهبی و اهل ذمه در کشور تاییدی بر مطلب مذکور می‌باشد.

دوستی با کافران زمانی ناپسند است که موجب خودباختگی روحی و پذیرش سروری آنان شود و این دوستی مورد نهی اکید قرآن است؛ امّا معاشرت با حفظ عزّت اسلامی، با توجه به آیه ۹ سوره ممتحنه ممنوع نیست.

با مراجعه به آیات روشن می‌شود که قرآن به تمام کافران به یک شکل نگاه نکرده، متناسب با چگونگی مواجهه و عملکرد آنان در قبال مسلمانان احکامی را پیش‌بینی کرده است.

اوّلاً؛ قرآن با ترسیم مرز معنادار با کافران، رابطه در سطح دوستی با کافران را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولّی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید!»[5]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولیّ (و دوست و تکیه‌گاه خود) انتخاب نکنید! آنها دوستان و پشتیبان یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند.»[6]

ثانیاً؛ قرآن برای زمان صلح، احسان و رفتار نیک با کافران را به عنوان یک حکم عام و ثابت ذکر کرده، آن را مصداق قسط و عدل و تابع مصالح و مفاسد ثابت معرفی کرده است. در سوره ممتحنه سخن از نیکی به کافرانی که با مسلمانان سر جنگ ندارند به میان آمده: «امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکان که با شما دشمنی کردند (از راه اسلام) پیوند محبّت برقرار کند؛ خداوند تواناست و آمرزنده و مهربان است. خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطهٔ با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون‌راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطهٔ دوستی داشته باشد، ستمگر است.»[7] صاحب تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه برقراری رابطه، نیکی و معامله عادلانه با کافران معاهد (که عهدنامه ترک جنگ با مسلمانان را امضا کرده‌اند) بدون اشکال می‌داند.[8]

آیت‌الله مکارم شیرازی فراتر از ایجاد رابطه مسالمت‌آمیز، اظهار دوستی و محبت با کافران غیر حربی را هم ذکر می‌کند: «نیکی کردن با این دسته و اظهار محبت با آنها بی‌مانع است...»[9]

دوستی با کافران زمانی ناپسند است که موجب خودباختگی روحی و پذیرش سروری آنان شود و این دوستی مورد نهی اکید قرآن است؛ امّا معاشرت با حفظ عزّت اسلامی، با توجه به آیه ۹ سوره ممتحنه ممنوع نیست.

خرید و فروش و معامله با کافران و غیرمسلمانان حرام نیست مگر در موارد خاص مثل فروش اسلحه به کفار در حال جنگ با مسلمانان و همچنین ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان مطلقاً ممنوع است؛ ولی راجع به ازدواج مرد مسلمان با زن غیرمسلمان و حالت‌های مختلف آن بسیاری از فقها مانند امام خمینی معتقدند ازدواج موقت مرد مسلمان با زن یهودی و مسیحی مجاز بوده و سایر موارد مجاز نیست؛ علاوه‌بر این ازدواج دائم مرد مسلمان با همه زنان کافر اعم از اهل کتاب و دیگر کافران را ممنوع می‌دانند اگر چه در این مسئله برخی از فقها نظرات دیگری را مطرح کرده‌اند.[10]

۱. جعفری، محمدتقی، منابع فقه، ص۱۷.
۲. همان، ص۲۵.
۳. خامنه‌ای، علی، أجوبهٔ الاستفتاءات (فارسی)، ص۶۶.
۴. منتظری، حسینعلی، رساله استفتاءات، ج۲، ص۵۷۴.
۵. نساء: ۱۴۴.
۶. مائده: ۵۱.
۷. سوره ممتحنه، آیات ۷-۹.
۸. طبرسی، فضل‌بن حسن، مجمع‌البیان فی‌التفسیر القران، ج ۹، ص۴۰۹.
۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۴، ص۳۲.
۱۰. ر.ک موسوی خمینی، روح‌الله، تحریرالوسیلهٔ، ج۲، ص۲۸۵.

چشم زخم واقعیت یا توهم؟

شهید مرتضی مطهری

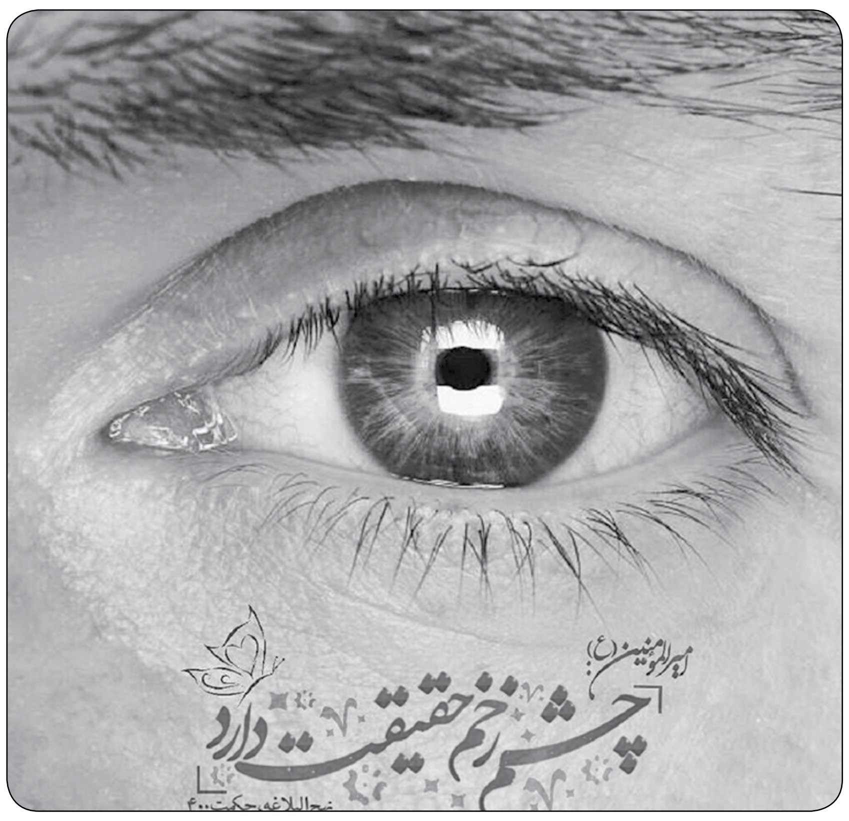

یکی از باورهای قدیمی که همواره در بین اکثر ملت‌ها رواج داشته، مسئله «چشم زخم» یا به اصطلاح «چشم زدن» است. این باور در کشور ما هم در بین مردم ریشه دیرینه دارد و می‌توان گفت در بین عامه مردم نهادینه شده است و باورمندان به این موضوع برای دفع اثرات منفی چشم بد یا چشم زخم به آیه وان یکاد یا نمادهای دیگر متوسل می‌شوند.

در مطلب حاضر دیدگاه آیت‌الله شهید مطهری درباره چشم زخم بیان شده است.

***

چشم زخم اگر هم حقیقت باشد، به این معنای رایج امروز در میان ما- بالاخص در میان طبقه نسوان...- قطعاً نیست. همان کفار جاهلیت هم به چنین چیزی قائل نبودند، بلکه معتقد بودند که یک نفر وجود دارد و احیاناً در یک شهر ممکن است یک نفر یا دو نفر وجود داشته باشند که چنین خاصیتی در نگاه و نظر آنها باشد. پس قطعاً به این شکل که همه مردم دارای چشم شور هستند و همه مردم به اصطلاح نظر می‌کنند، نیست.

از طرفی اگر بعضی مردم دارای چنین خصلت و خاصیتی باشند، آیا آیه:«وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ»(قلم/۵۱) خاصیت جلوگیری از چشم زخم دارد؟ ما تا حالا به مدرکی (حدیثی، جمله‌ای) برخورد نکرده‌ایم که دلالت کند و بگوید از این آیه برای چشم زخم استفاده کنید. اینکه چشم زخم حقیقت است یا نه، یک مسئله است (فرضاً حقیقت است ولو در بعضی از افراد) و اینکه این آیه برای دفع چشم زخم باشد مسئله دیگری است.

چیزی که از طرف پیغمبر یا ائمه به ما نرسیده باشد، از پیش خود نباید بتراشیم. نظر به اینکه روح مردم برای چنین چیزی آمادگی دارد [آن را از پیش خود ساخته‌اند.]

از شعارهایی که مردم انتخاب می‌کنند روحیه مردم را می‌شود شناخت. ما در قرآن آیه زیاد داریم؛ آیاتی که برای شعار قراردادن فوق‌العاده عالی است، جمله‌های زیادی داریم از پیغمبر و ائمه؛ ولی هیچ آیه‌ای به اندازه آیه «وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا» در میان مردم برای شعار رایج نشده است. در هر خانه‌ای که بروی می‌بینی یک «إِن یَکاد» آنجا زده‌اند، یعنی چشم تو کور که خانه و زندگی من را می‌بینی، این تابلو را این‌جا نصب کرده‌ام برای اینکه چشم تو کور باشد. این امر یک حالت خودخواهی در مردم از یک طرف و یک حالت بدبینی به دیگران از طرف دیگر را نشان می‌دهد. شما همه شهر تهران را بگردید، بندرت دیده می‌شود که در خانه‌ای مثلاً آیه «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»؛ آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! (زمر/۹) تابلو شده باشد. برای شعار، چه از این بهتر:«هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»؟ برای شعار چه از این بهتر: «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُمْ»؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. (حجرات /۱۳) این‌قدر هست الی ماشاءالله، آیاتی که انسان هر وقت یکی از آنها را نگاه کند برای او یک درس و آموزش است. این‌ها را انسان نمی‌بیند ولی در هر خانه‌ای که بروید آیه «وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا» را می‌بینید، یعنی منم که خداوند چنین نعمت‌هایی به من داده و تویی که چشم شور داری و می‌خواهی چشم زخم به ما بزنی؛ برای اینکه جلوی چشم شور تو را گرفته باشم این تابلو را در این‌جا نصب کرده‌ام؛ و شاید کمتر خانه‌ای است که چنین چیزی در آن نباشد.

حقیقت چشم زخم

حال منطقاً چگونه است؟ آیا چشم زخم می‌تواند حقیقت باشد یا نه؟ و اگر حقیقت است آیا امر جسمانی است یا امر روحی و نفسانی؟

در اینکه اجمالاً چنین حقیقتی هست نمی‌شود تردید کرد، بعضی از علمای جدید معتقدند که در برخی از چشم‌ها چنین خاصیتی هست، یعنی بعضی از چشم‌ها نوعی اشعه از خود بیرون می‌دهند که این اشعه یک اثر سوئی در اشیاء وارد می‌کند، مخصوصاً اگر با یک نگاه و نظر مخصوص باشد. قبول کردن این حرف‌ها در قدیم خیلی مشکل بود که انسان بگوید یک نفر وقتی که نگاه می‌کند، از چشم او شعاعی بیرون می‌آید که مثلاً می‌تواند یک سنگ را بترکاند؛ اصلاً قابل باورکردن نبود. ولی امروز که میدان عمل این شعاع‌ها و امثال این‌ها پیدا شده که چقدر در طبیعت امواج وجود دارد و این امواج چه کارهای خارق‌العاده‌ای را انجام می‌دهند، دیگر این امر تعجبی ندارد که شعاعی از چشم یک انسان بیرون بیاید و واقعاً یک شتر را به زمین بزند.

بعضی از چشم‌ها نوعی اشعه از خود بیرون می‌دهند که این اشعه یک اثر سوئی در اشیاء وارد می‌کند مخصوصا اگر با یک نگاه و نظر مخصوص باشد. قبول کردن این حرف‌ها در قدیم خیلی مشکل بود که انسان بگوید یک نفر وقتی که نگاه می‌کند، از چشم او شعاعی بیرون می‌آید که مثلاً می‌تواند یک سنگ را بترکاند؛ اصلاً قابل باورکردن نبود. ولی امروز که میدان عمل این شعاع‌ها و امثال این‌ها پیدا شده که چقدر در طبیعت امواج وجود دارد و این امواج چه کارهای خارق‌العاده‌ای را انجام می‌دهند، دیگر این امر تعجبی ندارد که شعاعی از چشم یک انسان بیرون بیاید و واقعاً یک شتر را به زمین بزند.

تأثیر اعمال روحی

از این بالاتر مسئله نفوس است و این قضیه بیشتر به نفوس برمی‌گردد تا به شعاع چشم. آن وقت این مسئله داخل مسئله دیگری می‌شود و آن مسئله تأثیر اعمال روحی است که یک بحث بسیار وسیعی است و از قدیم فلاسفه‌ای از قبیل بوعلی سینا، ملاصدرا و دیگران این مسئله را طرح کرده‌اند و در عصر جدید هم این مسئله با شدت بیشتری مطرح است. مرحوم حسین کاظم‌زاده ایرانشهر- که شاید اسمش را شنیده باشید- پیرمردی بود که در زمان ما فوت کرد. یک مرد ایرانی بود و تحصیلات قدیمه هم داشت. در حدود پنجاه سال پیش به اروپا رفت و ظاهراً در سوئیس مانند یک درویش و یک قطب سکنا کرد و به ایران نیامد ولی در عین حال فکرش فکر شرقی و اسلامی بود. همه کتاب‌هایی که نوشته در این زمینه است. کتاب کوچکی نوشته است به نام تداوی روحی. او در آنجا یک بحث خیلی عالی کرده است و نظریات علمای جدید را راجع به تأثیرات روحی و روانی بیان کرده است. البته دایره تأثیرات روحی و روانی، یک وقت در منطقه وجود خود انسان است. هیچ جای شک و شبهه در این نیست که افکار و نیّات و اندیشه‌های انسان می‌تواند در بدن انسان مؤثر واقع شود و به هر اندازه که روح قوی‌تر باشد بدن را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد. حتی در معالجه شدن بیماری‌های بدنی [این مطلب هست.] او در تداوی روحی بیماری‌های خیلی شدیدی را نشان می‌دهد که از راه تداوی روحی خوب شده است. از نظر طب امروز یک امر مسلّمی است که برای شخص بیمار از نظر روحی باید وضع مساعدی به وجود آورد؛ یعنی اگر یک نفر بیمار خودش معتقد باشد که من خوب می‌شوم و دائماً به خودش تلقین کند که من خوب می‌شوم، این امر به خوب شدنش کمک می‌کند؛ برعکس، اگر بیمار روح خودش را ببازد و فکر کند که من خوب نمی‌شوم، اگر خوب شدنی هم باشد خوب نمی‌شود.

از نظر طب امروز یک امر مسلّمی است که برای شخص بیمار از نظر روحی باید وضع مساعدی به وجود آورد؛ یعنی اگر یک نفر بیمار خودش معتقد باشد که من خوب می‌شوم و دائماً به خودش تلقین کند که من خوب می‌شوم، این امر به خوب شدنش کمک می‌کند برعکس، اگر بیمار روح خودش را ببازد و فکر کند که من خوب نمی‌شوم، اگر خوب‌شدنی هم باشد خوب نمی‌شود.

هیپنوتیزم

از این بالاتر این است که روان انسان نه تنها در بدن او مؤثر باشد، فکر و روح انسان نه تنها در خود او مؤثر باشد، بلکه در یک انسان دیگر هم مؤثر باشد؛ آنچه این انسان فکر می‌کند، در بدن آن انسان (انسانی که وجود او غیر از وجود خودش است) مؤثر باشد. این هم وجود دارد. تنویم‌های (خواب کردن) مغناطیسی و هیپنوتیزم که امروز خیلی مطرح است چنین چیزی است. یک انسان، انسان دیگری را می‌تواند تحت تأثیر قرار بدهد و آن انسان دیگر هر مقدار که فکرش ساده‌تر باشد یعنی قدرت مقاومتش کمتر باشد و این طرف هر مقدار قوی‌تر باشد بیشتر می‌تواند او را تحت تأثیر قرار بدهد. در تنویم‌های مغناطیسی، شخص به طرف فرمان می‌دهد بخواب، او می‌خوابد، با اینکه می‌دانیم خواب یک مکانیزم دیگری دارد و به حالت طبیعی یک احتیاجی است که بعد از یک خستگی برای بدن پیدا می‌شود و تا این خستگی نباشد انسان خوابش نمی‌برد. ولی این به او فرمان می‌دهد که بخواب، می‌خوابد و در حالی که خوابیده است به او فرمان‌ها می‌دهد و او فرمان او را در حال خواب اطاعت می‌کند. به هر حال دنیای روح و روان انسان دنیای خیلی وسیعی است و به این سادگی‌ها که ابتدا افراد خیال می‌کنند نیست. حال یکی از خصوصیات آن این است (البته چیز خوبی نیست؛ روح‌های پاک هرگز این‌چنین نخواهند بود). ممکن است در بعضی از روح‌ها و روان‌ها چنین حالت و خاصیتی باشد که اگر درباره دیگری به گونه‌ای فکر کند فوراً روی او اثر بگذارد. در بعضی از احادیث هم از پیغمبر اکرم(صلی‌الله علیه وآله) وارد شده که فرموده است (در سند آن احادیث دقت نکرده‌ام): «العین حق» چشم حق است، یعنی دروغ مطلق نیست، بعضی از چشم‌ها اثر دارد. و یا حدیثی از پیغمبر نقل کرده‌اند که:«العین یجعل الرجل فی القبر و الجمل فی القدر»[طبرسی، حسن، مکارم‌الاخلاق، ص ۳۸۶] یعنی چشم چنین قدرتی را دارد که انسانی را به گور بفرستد و شتری را در دیگ. تجربه‌ها و آزمایش‌ها هم نشان داده که درباره بعضی از افراد مطلب چنین است.

حدیثی از پیغمبر نقل کرده‌اند که چشم چنین قدرتی دارد که انسانی را به گور بفرستد و شتری را در دیگ. تجربه‌ها و آزمایش‌ها هم نشان داده که درباره بعضی از افراد مطلب چنین است.

مجموعه آثار شهید مطهری. ج۲۶، صص۶۳۲- ۶۳۵

اقلیت و اکثریت از نظر قرآن

محمداحسان آزادی

در عرف اجتماعی مردم این چنین وانمود شده که اکثریت حق است و اقلیت باطل. البته هستند کسانی که بر عکس فکر می‌کنند و معیار حقانیت را اقلیت می‌دانند؛ این در حالی است که از نظر قرآن، هیچ کدام معیاری برای حقانیت نیست؛ زیرا اقلیت و اکثریت هرگز نمی‌تواند معیار حق و باطل قرار گیرد؛ بلکه معیارهای حق و باطل، امور دیگری چون عدالت، صداقت، امانت، وفا و در یک کلمه به تعبیر قرآنی تقوای الهی است که فطرت انسانی آن را تشخیص می‌دهد و نقل وحیانی آن را امضا و تایید می‌کند. بنابراین، ممکن است که اقلیتی بر باطل و اکثریتی بر حق باشند، چنان‌که ممکن است برعکس، اقلیتی حق و اکثریتی بر باطل باشند.

معیارهای حقانیت در قرآن

شناخت مواضع و عملکرد و رفتارهای گروه‌های اجتماعی می‌تواند در فهم این معنا کمک کند که هرگز اکثریت به معنای حقانیت و اقلیت به معنای عدم حقانیت نیست، چنان‌که اقلیت نیز نمی‌تواند به معنای حقانیت باشد؛ زیرا از نظر قرآن آنچه معیار برای حقانیت است، عمل و رفتارهایی است که بر اساس ارزش‌های فطری صورت می‌گیرد؛ زیرا عقل در قلب سالم و نفس معتدل به عنوان یک نرم‌افزار فطری، از این توان شناختی و انگیزشی برخوردار است که حق و مصادیق آن از جمله عدالت، صداقت، امانت، وفا، شکر، صلح، امنیت، آرامش، آسایش و مانند آنها و باطل و مصادیق آن همچون ظلم، دروغ و خیانت و بی‌وفایی و مانند آنها را باز شناسد و به دسته نخست گرایش و از دسته دوم گریزش داشته باشد. از همین رو خدا می‌فرماید که نفس انسان نسبت به این امور الهام شده و به دسته اول به عنوان تقوا گرایش داشته و از دسته دوم به عنوان فجور گریزش دارد.(شمس، آیات ۷ و ۸)

در حقیقت، معیار حقانیت چیزی جز اصول اخلاقی نیست که قلب انسانی به عنوان قوه ادراکی و انگیزشی آن را می‌شناسد. از این ادراک و گرایش به عنوان ادراکات و گرایش‌های عقلی یاد می‌شود؛ زیرا عقلانیت در مفهوم و اصطلاح قرآنی، تنها ناظر به ساحت شناختی و معرفتی و ادراکی نیست، بلکه ساحت گرایشی و انگیزشی را نیز در بر می‌گیرد. از این رو امام صادق(ع) در تفسیر چیستی عقل می‌فرماید: ما عُبِدَ به الرحمن و اکتُسِبَ به الجنان؛ عقل آن چیزی است که بدان خدای رحمان عبودیت می‌شود و بدان بهشت به دست می‌آید.

نرم‌افزار فطری هدایت تکوینی که در همه انسان‌ها قرار داده شده(طه، آیه ۵۰؛ شمس، آیات ۷ و ۸) حق و مصادیق آن را از باطل و مصادیق آن باز می‌شناسد و گرایش‌ها وگریزش‌ها را تنظیم می‌کند. این‌گونه است که انسان به طور فطری در ساحت علم و عمل، اهل تقوا وگریزان از فجور است؛ زیرا تقوای الهی چیزی جز همان اصول ادراکی و ارزشی عقل فطری نیست که قلب با تعقل جامع در نفس معتدل، آن را کشف کرده و گرایش‌هایش را ساماندهی می‌کند.(همان)

بر همین اساس است که خدا در قرآن، در تبیین کامل و تفصیلی معیارهای الهی می‌فرماید: ان اکرمکم عندالله اتقاکم؛ گرامی‌ترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است.(حجرات، آیه ۱۳) از این آیه به دست می‌آید که معیار الهی همان معیاری است که فطرت الهی به الهام الهی آن را می‌داند و می‌شناسد و بدان گرایش دارد. همچنین از این آیه دانسته می‌شود که تقوا و نیز کرامت همانند ایمان دارای مراتب تشکیکی و برخوردار از شدت و ضعف است.(مائده، آیه ۹۳)

از نظر قرآن، هرگز اکثریت یا اقلیت نمی‌تواند معیاری برای شناخت حق و باطل و اثبات گرایش‌های صحیح و سالم در انسان باشد.

البته این توانایی برای قلب در نفس معتدل است که با تعقل در ساحات علم و عمل چنین شناخت و گرایشی را موجب می‌شود که خروجی آن تقوای الهی است؛ اما وقتی نور الهی در نفس به سبب فجور و گناه دفن شود، چنین توانایی تضعیف شده و حتی به شکل مهر شده در می‌آید. در این زمان است که نه تنها توانایی شناختی و گرایشی حقانی از دست می‌رود، بلکه شخص دچار وارونگی شناختی و گرایشی شده و صلاح و اصلاح را فساد و افساد می‌بیند و فساد و افساد را صلاح و اصلاح می‌داند. در حقیقت چنین اشخاصی به جای عقلانیت گرفتار سفاهت شده و به جای رشد در عقلانیت، سقوط کرده و به درجات حیوانات بلکه پست‌تر از آن حتی جمادات تنزل شناختی و گرایشی پیدا کرده و قدرت تعقل و تفقه را از دست می‌دهند. (شمس، آیات ۷ تا ۱۰؛ بقره، آیات ۷ تا ۱۲؛ اعراف، آیه ۱۷۹)

شناسایی و تشخیص حق و باطل اصلا با معیار جمعیتی اقلیت و اکثریت دست‌یافتنی نیست؛ اما در اقلیت‌های اجتماعی می‌توان ویژگی‌هایی را شناسایی کرد که نشان می‌دهد که اقلیت مردم بیشتر دنبال معیارهای حقانیت هستند تا اکثریت مردم.

به هر حال، از نظر قرآن، هرگز اکثریت یا اقلیت نمی‌تواند معیاری برای شناخت حق و باطل و اثبات گرایش‌های صحیح و سالم در انسان باشد.

ویژگی‌های اکثریت و اقلیت در قرآن

در اقلیت انسانی نوعی ویژگی‌هایی وجود دارد که می‌تواند آنان را به سبب تحقق معیارهای حقانیت در چنین جایگاهی قرار دهد؛ زیرا از نظر قرآن، در میان گروه‌های اجتماعی، تنها اقلیتی هستند که معیارهای حقانیت را در نظر می‌گیرند و بدان گرایش دارند.

به سخن دیگر، شناسایی و تشخیص حق و باطل اصلا با معیار جمعیتی اقلیت و اکثریت دست‌یافتنی نیست؛ اما در اقلیت‌های اجتماعی می‌توان ویژگی‌هایی را شناسایی کرد که نشان می‌دهد که اقلیت مردم بیشتر دنبال معیارهای حقانیت هستند تا اکثریت مردم.

بر اساس گزارش‌های قرآنی در طول تاریخ، گروه اکثریت در برابر اقلیت دارای ویژگی‌هایی چون عدم علم در امور(اعراف، آیه ۱۳۱؛ انعام، آیه ۳۷؛ نحل، آیه ۳۸)، جهالت عقلی و علمی(انعام، آیه ۱۱۱؛ عنکبوت، آیه ۶۳؛ حجرات، آیه ۴؛ مائده، آیه ۱۰۳))، پیروی از گمان‌ها(یونس، آیات ۳۲ تا ۳۶)، فسق (آل عمران، آیه ۱۱۰؛ مائده، آیه ۵۹)، کفر و عدم ایمان(اسراء، آیه ۸۹؛ شعراء، آیات ۱۷۶ و ۱۹۰؛ مؤمنون، آیه ۷۸)، شرک(روم، آیه ۴۲)، گمراهی (صافات، آیه ۷۱)، دروغگویی(شعراء، آیات ۲۲۲ و ۲۲۳)، عدم شکر(غافر، آیه ۶۱؛ اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷)، عدم یادآوری حقایق(اعراف، آیه ۳؛ نمل، آیه ۶۲؛ حاقه، آیه ۴۲)، اسراف جنسی(ذاریات، آیات ۳۲ تا ۳۶)، جرم (همان؛ هود، آیه ۱۱۶)، اتراف و رفاه زدگی(همان)، تکذیب پیامبران(اعراف، آیات ۱۰۱ و ۱۰۲)، عدم وفا به عهد(همان)، ظاهربینی و دنیاگرایی(روم، آیات ۶ و ۷)، ایمان همراه با شرک(یوسف، آیه ۱۰۶)، تجاوزگری و بدکاری (توبه، آیات ۸ و ۱۰)، سدکننده راه حق و اهل حق(همان، آیات ۷ و ۹)، عدم ژرف‌اندیشی و ژرف‌نگری(فتح، آیه ۱۵) و مانند آنها هستند که همگی بر خلاف ارزش‌های فطری است که عقل در قلب سالم و نفس معتدل الهی، آن را می‌شناسد و بدان گرایش دارد.

بر اساس گزارش‌های قطعی و تحلیل و تبیین و توصیف اقوام و گروه‌های انسانی در طول تاریخ تنها اقلیتی اندک بودند که از صفات و عملکردهای مثبتی برخوردار بودند که از آنها به اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی - الهی یاد می‌شود و افزون بر عقل فطری، نقل وحیانی نیز آن را تایید و امضا کرده و به ستایش از آنها پرداخته است. از نظر قرآن، اقلیتی در جوامع بشری دارای ویژگی‌هایی چون تفقه(فتح، آیات ۱۵ و ۴۸)، عدم پیروی از شیطان(نساء، آیه ۸۳)، عدم نافرمانی از تکالیف دشوار(نساء، آیه ۶۶)، برخورداری از فضل الهی(همان)، شکرگزاری(سباء، آیه ۱۳؛ اعراف، آیه ۱۰؛ مؤمنون، آیه ۷۸؛ ملک، آیه ۲۳)، ایمان به خدا و قرآن(هود، آیه ۱۷ و ۴۰؛ نساء، آیه ۴۶؛ بقره، آیه ۸۸)، عدم خیانت(مائده، آیه ۱۳)، نجات یافته از عذاب(هود، آیه ۱۱۶)، اطاعت و پیروی بی‌قید و شرط از دستورها(نساء، آیه ۶۶)، حضور در جهاد و جنگ(احزاب، آیه ۱۸)، معتدل و مقتصد(مائده، آیه ۶۶)، مخلص به فتح لام(حجر، آیه ۴۰، ص، آیه ۸۳)، علم و معرفت(کهف، آیه ۲۲)، جهاد(بقره، آیه ۲۴۹)، وارستگی و امانت(مائده، آیه ۱۳)، عمل به تکالیف و پیمان‌ها(بقره، آیه ۸۳)، سبقت در کارهای خیر و انجام کارهای نیک(واقعه، آیات ۱۰ تا ۱۴)، یادکرد خدا(حاقه، آیه ۴۲؛ غافر، آیه ۵۸؛ نمل، آیه ۶۴)، تعهد و التزام(توبه، آیه ۸؛ اعراف، آیات ۱۰۱ و ۱۰۲) و مانند آنها هستند.

بنابراین، اگر تایید نسبت به اقلیتی می‌شود نه به سبب اقلیت بودن، بلکه به خاطر گرایش به حق و مصادیق است. پس از نگاه قرآن، هرگز اقلیت و اکثریت معیاری برای حق یا باطل نیست، بلکه حقانیت معیاری دارد که اگر در هر گروهی ایجاد شود می‌تواند حق باشد خواه اکثریت باشد خواه اقلیت.

چراغ راه

لزوم پرداختن به کارهای اهم و اولویت‌دار

قال‌الامام علی(ع): «من اشتغل بغیرالمهم، ضیع الاهم.».

امام علی(ع) فرمود: هرکس که به کار بی‌اهمیت بپردازد(و نیروی خود را صرف کارهای غیرمهم کند) کار مهم‌تر و اولویت‌دارتر را تباه می‌کند.[1]

۱-غررالحکم، ج ۲، ص ۳۳۰

حکایت خوبان

نقش دانشمندان در هدایت و ضلالت مردم

ابوبصیر از امام صادق(ع) درباره معنای آیه ۳۱ سوره توبه سؤال پرسید: «اتخذو احبارهم و رهبانهم اربابامن دون‌الله» آنها دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» امام صادق(ع) فرمودند: دانشمندان و راهبان یهود، مردم را به اینکه آنها را عبادت کنند، دعوت نکردند و اگر چنین کاری را می‌کردند، مردم از آنها نمی‌پذیرفتند، ولی حلال خدا را برای آنها حرام و حرام خدا را حلال کردند، پس ناخودآگاه، مردم دانشمندان و راهبان را پرستیدند.[1]

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۳

پرسش و پاسخ

مفهوم تزاحم احکام و اهم و مهم

پرسش:

در مواردی که ما در باب عمل به تکلیف شرعی خود، با مواردی مواجه می‌شویم که نه تعارض است و نه تناقض، بلکه تزاحم می‌باشد، در اینجا چگونه باید عمل کنیم و تکلیفمان بر چه مبنایی تعیین می‌شود؟

پاسخ:

بیان مسئله

یکی از موارد پر کاربرد در زندگی فردی و اجتماعی ما در حوزه عمل به تکلیف، بحث تزاحم و الاهمّ فالاهم است. بیان مسئله چنین است که گاهی یک شی و در آن واحد هم واجب می‌شود و هم حرام، و این تعارض و تناقض هم نیست، بلکه تزاحم در انجام فعل و تکلیف است. به عبارت دیگر از نظر واضح قانون و حکم تناقض نیست، اما از نظر آن کسی که می‌خواهد عمل کند تزاحم است. به عنوان مثال: تصرف در مال غیر بدون اذن و رضایت او حرام است. از طرفی نجات یک انسان که مشرف به هلاکت است، واجب است، که این دو حکم در جای خود صحیح می‌باشد و تعارضی با یکدیگر ندارند، اما اگر این دو حکم در یک زمان در برابر ما قرار گرفت، کدام‌یک را باید ترجیح داد و اهم کدام است و ملاک آن چیست؟ مثال دیگر اینکه می‌دانیم لمس بدن نامحرم حرام است. فرض کنید شما در کنار دریا یا برکه‌ای قرار گرفته‌اید و می‌بینید زنی دارد غرق می‌شود. در اینجا یکی از این دو کار را می‌توان انجام داد، اگر حرمت لمس بدن نامحرم را ملاک قرار دهید، نباید دست به بدن این زن بزنید، ولی اگر بخواهید او را نجات دهید، باید بدن او را لمس کنید. در اینجا هم تعارض و استثنایی وجود ندارد، بلکه باید ملاک الاهم فالاهم را رعایت کرد. به تعبیر دیگر در این گونه موارد، باید با اجتهاد عقلی آن حکمی که بزرگ‌تر و با اهمیت‌تر است را ملاک عمل قرار داد و امر مهم را ترک کرد.

شاخص الاهم فالاهم

در این گونه موارد باب تزاحم بسیاری از مشکلات را حل می‌کند. اسلام قوانین خودش را روی اصول و حیثیات و عناوین قرار داده نه روی افراد، بنابراین هرگاه عناوین در یک جا با یکدیگر جمع شوند و تزاحم پیدا کنند، انسان باید اجتهاد کند و ببیند کدام یک از آنها بزرگ‌تر و با اهمیت‌تر است؟ و به دنبال آن اولویت و ترجیح خود را به مسئله بزرگ‌تر و مهم‌تر بدهد و آن تکلیف را انجام دهد. لذا در کلامی منسوب به پیامبراکرم(ص) می‌فرماید: اذا اجتمعت حرمتان، طرحت الصغری للکبری» یعنی وقتی دو امر مورد احترام (واجب و حرام) جمع شد، باید کوچک‌تر را به خاطر بزرگ‌تر رها کرد. (النهایه، ابن‌اثیر جزری، ج ۱، ص ۳۷۴) از اینجا معلوم می‌شود که گاهی ممکن است تکلیف مردم در دو زمان و دو شرایط فرق بکند: در یک زمان، و شرایط ممکن است انجام فعلی حرام باشد، و در زمان و شرایط دیگر ممکن است حلال باشد.

تزاحم مصلحت فرد با مصلحت اجتماع

از جمله موارد باب تزاحم، مواردی است که مصلحت فرد با مصلحت اجتماع تزاحم پیدا می‌کند، در اینجا هم بدیهی است که مصلحت جمع مقدم است و اهم بر مصلحت فرد می‌باشد. مثلا اگر منزلی که یک مالک دارد و در مسیر جاده و اتوبانی قرار گرفته که لزوما باید تخریب گردد تا آن جاده ساخته شود، در اینجا ساختن آن جاده را بر حفظ آن خانه اهم تشخیص داده، زیرا مصلحت جمع در آن است.

تشریح بدن میت مسلمان

مسئله دیگری که در باب تزاحم مبتلا به است، تشریح بدن میت مسلمان می‌باشد، که آیا تشریح بدن میت مسلمان جایز است یا نه؟ از یک طرف اسلام برای بدن میت مسلمان احترام قائل است و نباید به آن بی‌احترامی شود و حتی مستحب است در امور کفن و دفنش تسریع گردد، ولی از طرفی دیگر، تشریح برای تحقیق علمی و ارتقای آگاهی‌های دانشجویان، ضروری و لازم می‌باشد. فقها گفته‌اند: در صورت امکان بدن میت غیرمسلمان تشریح شود، ولی اگر بدن میت غیرمسلمان پیدا نشد، باز می‌گویند: بدن میت مسلمان مجهول‌الهویه را مقدم بدارند. اما اگر بدن میت مسلمان مجهول‌الهویه هم پیدا نشد، در اینجا از بدن میت مسلمانانی که دارای شخصیت برجسته‌ای هستند مثل علما و مراجع نباشد، استفاده گردد.

لزوم شناخت شرایط زمان توسط مجتهدین

وظیفه بزرگ مجتهدین، آشنایی با موضوعات است، فقیه اگر با موضوعات آشنا نباشد، اهمیت ما و اولویت‌ها را درک نمی‌کند، وقتی اهم و مهم را درک نکند، چه بسا روی موضوع که کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر پافشاری می‌کند و موضوع اهم و بزرگ‌تر را از دست می‌دهد، و این مهم از لوازم انطباق اسلام با مقتضیات زمان برای مجتهدین و فقها می‌باشد.

سلوک عارفانه

مسئولیت مشترک نسل‌ها در رهبری دینی جامعه

در دیانت مقدسه اسلام، مسئولیت‌ها مشترک است، یعنی افراد مسئول یکدیگرند و در مسئولیت‌های یکدیگر شریکند. کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته» بلکه نسل‌ها مسئول یکدیگرند. هر نسل مسئول نسل بعدی است که این دین و این هدایتی که از نسل‌های گذشته دست به دست آنها رسیده است آن را حفظ کنند و به نسل‌های بعدی برسانند. رهبری یک فرد یا یک نسل در همه احوال و همه شرایط یکسان نیست و متفاوت است، شکل‌ها و کیفیت‌های گوناگون دارد.[1]

۱- تربیت و رشد اسلامی، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ج ۱۳، ص ۲۴۲

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir